

نوستالژی در مثنوی معنوی با تاکید بر دفتر اول و دوم

نسرین خداینده

دانشجوی دوره دکتری ادبیات عرفانی دانشگاه الزهراء(س)، تهران، ایران

چکیده

غم غربت، حسرت ایام کودکی و نوجوانی، دوری از معشوق، غم از دست دادن دوستان و عزیزان، پیری و یاد مرگ و در مجموع حوادثی که به جنبه های روحی و روانی انسان مربوط می شوند همگی را می توان نوستالژی نامید. از میان موارد ذکر شده در اشعار عرفانی فارسی، یکی از درون مایه های اصلی جدایی انسان از مبدا هستی و دور شدن او از عالم بالاست که به اشکال گوناگون در آثار ادیبان عارف نمود پیدا کرده است؛ از جمله این عارفان نامدار در ادب درخشان فارسی مولاناست. نه تنها بیان این جدایی از عالم معنا و هبوط به دنیای مادی، بلکه تلاش برای صعود و بازگشت به عالم برین و کسب مقام جانشینی خدا، اصلی ترین مولفه کلام نوستالژیک مولاناست. برای تایید این سخن و یافتن دیگر مولفه های افکار نوستالژیک در مثنوی مولوی، در مقاله حاضر باروش تحلیلی - توصیفی مصداق های اشعار نوستالژیک مولانا را در دفتر اول و دوم استخراج نمودیم و به این نتیجه رسیدیم که بیشترین بسامد از میان انواع نوستالژی، در این بخش از مثنوی را نوستالژی جدایی از مبدا و وطن ازلی داشت.

واژه های کلیدی: نوستالژی، غم غربت، دلتنگی و حسرت، مثنوی معنوی، مولوی

۱- مقدمه

از روزی که حضرت آدم (ع) از بهشت برین به این عالم هبوط کرد، حس دلتنگی و دوری از وطن را با خود به همراه داشت. فرزندان او نیز در ضمیر ناخود آگاه خود این غم غربت را از او به یادگار داشتند و همواره در جستجوی موطن ازلی خود، آگاهانه یا ناآگاهانه نغمه غربت و جدایی سر می دادند. این احساس تلخ و شیرین در بیان ادیبان و هنرمندان جلوه های گوناگونی داشته است. هر کدام از بزرگان به فراخور حال و قدرت تخیل و بیان خود شرحی از این دوری و جدایی سر داده و به شیوه ای دلتنگی خود را از دوری از وطن معهود ابراز کرده است واز طرفی آرزوی شیرین وصال و دیدار و بازگشت به اصل و موطن حقیقی خود را در قالب آثاری گرانبها از خود به یادگار گذاشته است. مولانا به عنوان یکی از شاعران عارف از جایگاه ویژه ای در زبان و ادبیات فارسی برخوردار است و بررسی اندیشه های وی بهمین دلیل می تواند دارای اهمیت باشد. یکی از عناوین نسبتاً جدید در بررسی افکار ادبا و هنرمندان، بررسی اندیشه های نوستالژیک در آثار و افکار ایشان است، بنابراین؛ در ذهن نگارنده مقاله این سوالات مطرح شد که ۱) آیا در مثنوی معنوی به عنوان یک اثر عرفانی، افکار نوستالژیک وجود دارد؟ ۲) در صورت مثبت بودن پاسخ سوال اول، چه نوع افکار نوستالژیکی در مثنوی به چشم می خورد؟ از ابتدای این تحقیق چنین مفروض بود که ۱) نوستالژی یا همان غم غربت در اشعار جلال الدین محمد بلخی که پیوند های مقدس خود را با جهان برین حفظ کرده است باید جلوه خاصی داشته باشد. ۲) نوع افکار نوستالژیکی در مثنوی معنوی با شعرای غیر عارف باید متفاوت باشد چرا که دغدغه های او نیز با ایشان فرق دارد و طبعاً "غم و حسرت مولوی از نوع این جهانی و زمینی نیست. به همین دلیل بر آن شدیم تا با روش تحلیلی- توصیفی جلوه های آن را در اشعار مثنوی معنوی بیابیم با افکار این عارف نامور در این زمینه آشنا شویم. پیکره و جامعه آماری این پژوهش را دفتر اول و دوم مثنوی معنوی تشکیل می دهد.

۲- ادبیات تحقیق

پژوهش های متعددی در مورد نوستالژی در ادبیات فارسی صورت گرفته است که سهم عمده آن مربوط به ادبیات معاصر و شاعران معاصر است از جمله کتاب "روانشناسی درد" (مهدی شریفیان، ۱۳۸۹) که به بررسی نوستالژی در شعر ۸ شاعر معاصر ایران از جمله سهراب سپهری، نیما یوشیج، مهدی اخوان ثالث، سیاوش کسرایی، نادر نادر پور، فریدون مشیری، م. سرشک و قیصر امین پور پرداخته است. همچنین مقالات متعددی نیز نوشته شده است؛ از جمله "غم غربت در شعر معاصر" (عالی عباس آباد، ۱۳۸۷)، "قیصر امین پور و رویکرد نوستالژیک" (علیزاده و باقی نژاد، ۱۳۹۱)، "بررسی افکار نوستالژیک در شعر احمد شاملو" (حسینی، ۱۳۹۳)، "بررسی نوستالژی در شعر حمید مصدق" (نظری و کولیوند، ۱۳۸۹) "بررسی نوستالژی در شعر شهریار" (علیزاده و هادی پور، ۱۳۹۳) و... اما در مورد شاعران و آثار کهن فارسی از این جهت کمتر پژوهش صورت گرفته است به طوری که بنابه جستجوی ما دو پایان نامه و دو مقاله به نام "بررسی نوستالژی در دیوان ناصر خسرو" (صفری و شمس، ۱۳۸۹) و بررسی نوستالژی در شعر فخرالدین عراقی (دهقانی و حبیب الهی، ۱۳۸۸) به بررسی نوستالژی در آثار شاعران و نویسندگان کلاسیک پرداخته است. درباره بررسی نوستالژی در مثنوی مولوی مقاله ای چاپ نشده بود تا اینکه پس از نگارش مقاله حاضر که بررسی نوستالژی در کل مثنوی بود در همایشی مقاله ای که نوستالژی مثنوی را در دفتر سوم تا ششم بررسی کرده بود منتشر شد (جلالی کندلجی و مشهور، ۱۳۹۴) به همین دلیل این مقاله به بررسی نوستالژی در دفتر اول و دوم مثنوی محدود شد.

۳- نوستالژی و انواع آن

"نوستالژی"^۱ واژه ای فرانسوی است برگرفته از سازه یونانی "نوستوس"^۲ به معنی بازگشت و "آلگوس"^۳ به معنی درد ورنج. (شریفیان، ۱۳۸۹: ۱۱) و یا غم غربت (آشوری، ۱۳۸۱: ۲۴۶)

^۱ nostalgia

نوستالژی از پزشکی وارد علم روانشناسی شد و به تدریج وارد ادبیات گردید. این واژه ابتدا به افراد غمگین که آرزوی بازگشت به سرزمین مادری را داشتند، اطلاق میشد اما به تدریج عمومیت یافت و به غم غربت و حسرت برگزیده اطلاق گردید. (علیزاده و هادی پور، ۱۳۹۳) روایت دلتنگی، احساس بیگانگی و بیزاری از واقعیات موجود و ممکن، همچنین مجالی برای ورود به ساحت خوشایند از دست رفته و دست یابی به خوشی های گم شده است. (علیزاده و باقی نژاد، ۱۳۹۱)

نوستالژی همان داشتن حس تلخ و شیرین نسبت به اشیاء، اشخاص و موقعیت های گذشته و نوعی حس شدید دلتنگی نسبت به زادگاه فرد است. این واژه در آکسفورد، احساسی از غصه آمیخته با لذت معنی شده و به احساساتی گفته می شود که هنگام یادآوری خاطرات خوش گذشته به انسان دست می دهد (حسینی، ۱۳۹۳) و "فراق، درد جدایی، احساس غربت، حسرت گذشته و..." (باطنی، ۱۳۸۰)

نوستالژی زمانی در فرد بروز می کند که از وضعیت زندگی فعلی خود ناراضی باشد و هنگامی که در ذهن خود به گذشته مراجعه می کند به یاد ایامی بیفتد که از آن فاصله گرفته است و خاطراتی لذت بخش را به یاد آورد به طوری که دچار غم و اندوه همراه با نوعی حالت خوشایند شود.

همانطور که در بالا گفته شد، نوستالژی از روانشناسی وارد ادبیات شده، در بررسی های ادبی به شیوه ای از نگارش اطلاق می شود که شاعر یا نویسنده در سرود یا نوشته خویش گذشته ای (کودکی و جوانی و...) را در نظر دارد یا سرزمینی که یادش را در دل دارد، حسرت آمیزانه و درد آلود ترسیم می کند و به قلم می کشد. (انوشه، ۱۳۷۶)

به طور کلی نوستالژی را در بررسی های ادبی، می توان از دو جنبه مورد بررسی قرار داد:

۱. نوستالژی شخصی (فردی)

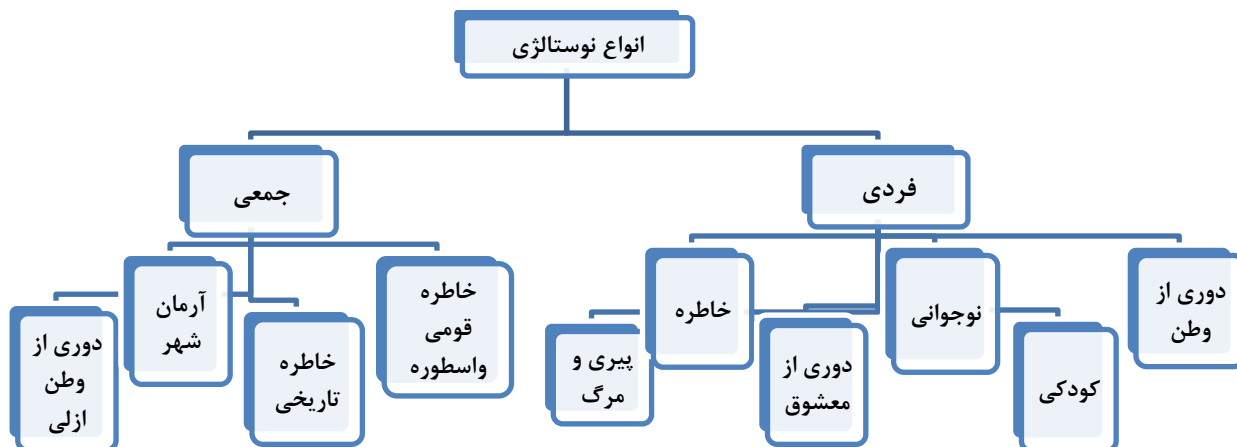
۲. نوستالژی اجتماعی

در نوستالژی شخصی، شاعر یا نویسنده به دوری از زندگی فردی خویش نظر دارد، اما در نوستالژی اجتماعی، فرد موقعیت اجتماعی ویژه ای دارد که برای او حائز اهمیت است. در این تقسیم بندی می توان، نوستالژی شخصی را از نظر زمانی به دو نوع آنی و مستمر تقسیم کرد. در نوستالژی فردی و آنی گرایش آفریننده اثر به ترسیم لحظه ای آنی از گذشته خویش است. بررسی این لحظات آنی در اثر شاعر مورد نظر از دیدگاه نوستالژی فردی و آنی تحت عناوین خاطرات فردی، نوستالژی کودکی و جوانی، نوستالژی دوری از وطن و نوستالژی دوری از معشوق پرداخته شده است. (شریفیان، ۱۳۸۹)

نوستالژی و خاطره هم باهم ارتباط دارند. خاطره رابه فردی و جمعی می توان تقسیم کرد. خاطرات دوران کودکی، جوانی، دوری از معشوق و ... جزو خاطرات فردی هستند.

نوستالژی ممکن است شکل جمعی به خود بگیرد و به صورت زنده کردن سنتهای بومی و نوعی حس هویت طلبی خود را نشان دهد. گاه این حس عمق بیشتری می یابد و منجر به نوعی حس مشترک انسانی می شود. این نوع نوستالژی را می توان به عنوان نوستالژی نسبت به اصل انسانیت یا نوستالژی دوری از بهشت و روح ازلی نام برد.

برای انواع نوستالژی می توان نمودار زیر را در نظر گرفت (شریفیان، ۱۳۸۹)



نمودار شماره ۱

بازتاب نوستالژی دوری از بهشت، به اشکال مختلف در استعار و متون مذهب، اخلاقی و عرفانی منعکس شده است. همچنین نوستالژی، یکی از بن مایه های ساختاری در مکتب های ادبی اروپایی به ویژه رمانتیک است. شاعران با بازگشت به عهدباستان، به دوران قهرمانان جاودان و اسطوره های نامیرا، رستم، زال، زرتشت، فریدون و... با بکارگیری اجزای تلمیحی به وقایع اساطیری یا تاریخی ایران باستان، گرایش و دلبستگی خود به آن روزگار را بیان کرده اند. (شریفیان، ۱۳۸۹)

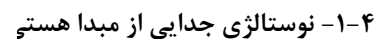
تفکرات نوستالژیک در مکتب رمانتیک هویداست و یکی از مبانی نوستالژی در مکتب رمانتیک نیز دوری از بهشت و روح ازلی است. در این حالت شاعر احساس می کند که از روح خود دور شده و مانند یک تبعیدی در این غریستان زندگی می کند. شلگل شاعر معروف رمانتیک در تعریف این احساس می گوید "روح در زیر بیدبانان گریان تبعید است. روح که جایگاه معنویت در انسان است به دور از خانه و کاشانه پدری و واقعیش در این دنیا زندگی می کند. (لووی، میشل و رابرت سه ی، ۱۳۸۳) در مکتب رمانتیک به طور خاص به عواطف و احساسات فردی و جریان روحی و توجه به درون پرداخته می شود. شعار رمانتیک ها مستقیم یا غیر مستقیم غالباً "راجع به تلاطم ها و جریان روحی شاعران است. (داد، ۱۳۸۷) همچنین آزرده گی از محیط و زمان موجود و فرار به سوی فضاها یا زمان دیگر، دعوت به سفر تاریخی یا جغرافیایی، سفر واقعی یا بروی بالهای خیال از مشخصات آثار رمانتیک است (سیدحسینی، ۹۲)

نوستالژی و آرمان نیز با هم مرتبط اند. افلاطون در "جمهوریت" طرحی از جامعه آرمانی می ریزد که فلاسفه بر این جامعه حکومت می کنند. در میان فلاسفه اسلامی، فارابی بانوشتن کتاب "آراء اهل المدینه الفاضله" طرح آرمان شهری را می ریزد که به جای فلاسفه، امام حکومت می کند. در چنین جامعه ای افراد بر اساس خیر محض بایکدیگر برخورد می کنند هیچ گونه شری وجود ندارد و عدالت بر همه جا سایه گسترده است. از میان نویسندگان غربی هم هستند کسانی که آثارشان، نقشه ای از جامعه فاضله است. (خدادی مهاباد، ۱۳۷۷) در ادبیات هم چنین آرمان شهری دیده می شود. ادیبان و هنرمندان که از حساسیت بیشتری نسبت به عموم مردم برخوردارند به دلیل نارضایتی از وضع موجود این ناخشنودی خود را با پناه بردن به عالم شعر و خیال نشان داده اند آنها در عالم ذهن خود، در جستجوی جهانی عاری از تاریکی و ظلم و بی عدالتی هستند و به ترسیم چنین تابلوی زیبای می پردازند.

در اشعار و متون مذهبی و عرفانی ما نوستالژی دوری از بهشت و روح ازلی منعکس است. حتی در عقاید مانویان هم این موضوع به چشم می خورد. "مانویان می گفتند: روح ما، ذره ای از روشنایی است که در کالبد تیره تن اسیر شده است. نی دور افتاده از اصل خویش است و باید به جایگاه اصلی خود باز گردد. خدا، روح ما یا این بخش از روشنایی خود را فراموش نکرده و روزی خواهد رسید که آن را به سوی خود فرا خواند." (دستغیب، ۱۳۷۳)

۴- انواع اشعار نوستالژیک در مثنوی

برای انواع نوشتاری در مثنوی نمودار زیر را قابل ترسیم است:



"نی" در نی نامهٔ مثنوی انسان کاملی است که به سبب جدایی از "نیستان" یعنی آن عالم روحانی که در مرتبه پیش از وجود مادی آنجا وطن داشته نالان است (زمانی، ۱۳۸۳) و شدت این درد هجران و فراق به حدی است که وجود خود را فراموش می

کندو از جسمانیّت خود تهی می شود. به گونه ای که خود را در قالب نی تصور می کند و از اینکه نی وجودش را از نیستان عالم معنا بریده اند و به این عالم منتقل کرده اند شکایت می کند :

بشنواز نی چون حکایت می کند
از جدایی ها شکایت می کند (دفتر اول، بیت ۱)

نی که همان مولانا نیز هست نه تنها خود از فراق و هجران ناله سر می دهد بلکه سعی می کند این اشتیاق به موطن حقیقی را با نغمه هایش در دیگران هم برانگیزد به طوری که هر عاشق شیدایی که از درد هجران معشوق ازلی به جان آمده از طریق دمیدن در او بتواند سوز درون خود را بیان کند و زبانی شود برای بیان درد هجران تمامی انسانها:

کز نیستان تمارا ببریده اند
از نفیرم مرد و زن نالیده اند (دفتر اول، بیت ۲)

در عین حال مولانا به اینکه همچو نی از هجران یار بنالد اکتفا نمی کند بلکه دلی یا انسان همدلی را می خواهد که او نیز از درد و سوز فراق پاره پاره شده باشد، تابرای چنین دلی از درد اشتیاق به وصال و سوز هجران سخن بگوید:

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق
تا بگویم شرح درد اشتیاق (دفتر اول، بیت ۳)

واما شاه بیت نی نامه که می توان گفت خلاصه و عصارهٔ مثنوی معنوی نیز هست بیت زیر است که در این بیت سیرکمالی موجودات و بخصوص انسان را بیان داشته است:

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش
باز جوید روزگار وصل خویش (دفتر اول، بیت ۴)

مولوی برای اینکه همدم و همراه خویش را بیابد تا بتواند از درد فراق و غم غربت سخن بگوید در هر جمعی ناله سر می کرده و باهمگان، اعم از اهل معرفت و غیر آن، همنشین می شده است:

من به هر جمعیتی نالان شدم
جفت بد حالان و خوش حالان شدم (دفتر اول، بیت ۵)

همان گونه که باشنیدن نوای موسیقی هر مستمعی آن را بر حال خود منطبق می کند و تا این انطباق صورت نپذیرد، لذت نمی برد در صورتی که هدف موسیقی ممکن است از آن عالی تر باشد. (فروزانفر، جلد یک، ص ۱۲)

هر کسی از ظن خود شد یار من
از درون من نجست اسرار من (دفتر اول، بیت ۶)

هر چند رازهای درونی ام در ناله های من نهفته است و از آن جدا نیست و به گوش هر کس می رسد، ولی چشم و گوش ظاهری را آن بینایی و شنوایی نیست که به اسرار نهفته من پی ببرد :

سر من از نالهٔ من دور نیست
لیک چشم و گوش را آن نور نیست (دفتر اول، بیت ۷)

تن ز جان و جان ز تن مستور نیست
لیک کس را دید جان دستور نیست (دفتر اول، بیت ۸)

سخنان گرم و آتشین انسان کامل از هوا نفس نشات نمی گیرد و از آتش عشق بی نصیب است معدوم شود:

آتش است این بانگ نای و نیست باد
هر که این آتش ندارد، نیست باد (دفتر اول، بیت ۹)

نوای سوزنده نی از آتش عشق و سوز فراق است همانگونه که سرمستی می از جوشش عشق است:

آتش عشق است کاندر نی فتاد
جوشش عشق است کاندر می فتاد (دفتر اول، بیت ۱۰)

انسان کامل همچون نی نوای الهی می سراید و صاحب آن کسی است که از همه تعلقات و آویزه های دنیوی بریده است (زمانی، ۱۳۸۳) مولانا همدم کسانی است که از غم غربت و جدایی از میثا می نالند و همنا با او ناله سر می دهند:

نی، حریف هر که از یاری برید
پرده هایش پرده های ما درید (دفتر اول، بیت ۱۱)

همچو نی زهری و تریاقی که دید ؟
همچو نی دمساز و مشتاقی که دید؟ (دفتر اول، بیت ۱۲)

هجده بیت اول مثنوی را می توان مصداق بارزی برای نوستالژی دانست که غم غربت و جدایی از اصل و معشوق ازلی عامل اصلی ایجاد آن بوده است. بنابراین برای جلوگیری از اطالة کلام از ذکر مابقی ابیات آن خودداری می کنیم.

مولوی گاه در مثنوی حکم راهنمایی را دارد که به انسانها یادآوری می کند که از کجا آمده اند و موطنشان کجا بوده است و ارزش وجودی آنها را به یادشان می اندازد:

روح می بردت سوی چرخ برین	سوی آب و گل شدی در اسفلین (دفتر اول، بیت ۵۴۰)
خویشتن رامسخ کردی زین سفول	زان وجودی که بد آن رشک عقول (دفتر اول، بیت ۵۴۱)
در ابیات زیر مولانا از حرکت موجودات به طرف مبدا هستی و اتصال با آن سخن می گوید:	
جزوها را روی ها سوی کل است	بلبلان راعشق باروی گل است (دفتر اول، بیت ۷۶۷)
آنچ از دریا به دریا می رود	از همانجا آمد آنجا می رود (دفتر اول، بیت ۷۷۰)
مادر فرزند جویان وی است	اصلها مر فرعها را در پی است (دفتر اول، بیت ۸۸۱)
آبها در حوض اگر زندانی است	باد نشفش می کند کارکانی است (دفتر اول، بیت ۸۸۲)
می رهند می برد تا معدنش	اندک اندک تا نبینی بردنش (دفتر اول، بیت ۸۸۳)
وین نفس جانهای ما را همچنان	اندک اندک دزدد از حبس جهان (دفتر اول، بیت ۸۸۴)
شاعر علت جدایی آدم از عالم بالا و هبوط در زمین را یکبار قدم زدن در طریق هوای نفس می داند:	
یک قدم زد آدم اندر ذوق نفس	شد فراق صدر جنت طوق نفس (دفتر دوم، بیت ۱۵)
مولانا خود و دیگران را به اتصال به دریا و مبداهستی توصیه می کند:	
گفتم ای دل آینه کلی بجو	رو به دریا کار برناید به جو (دفتر دوم، بیت ۹۶)
آینه جان نیست الا روی یار	روی آن یاری که باشد زان دیار (دفتر اول، بیت ۹۷)

مولانا در ابیات زیر به آفرینش انسان اشاره می کند و اینکه خداوند عشق را از لحظه آغاز خلقت در نهاد انسان قرار داد و حسرت ایامی را می خورد که همه انسانها یک جوهر بودند و همچون آفتاب همه از یک گوهر بودند و همچو آب صاف و بی گره بودیم :

لذت هستی نمودی نیست را	عاشق خود کرده بودی نیست را (دفتر اول، بیت ۶۰۹)
ما نبودیم و تقاضا مان نبود	لطف تو ناگفته ما می شنود (دفتر اول، بیت ۶۱۴)
منبسط بودیم و یک جوهر همه	بی سرو بی پا بدیم آن سرهمه (دفتر اول، بیت ۶۸۹)
یک گهر بودیم همچون آفتاب	بی گره بودیم و صافی همچو آب (دفتر اول، بیت ۶۹۰)

۴-۲- نوستالژی خاطرات گذشته

به نسبت موردقبل یعنی نوستالژی جدایی از مبدا هستی و موطن حقیقی، این مورد شواهد کمی دارد به نظر می رسد، همانگونه که درابتدای این مقاله اشاره شد مولانا کسی نیست که برای دوری از وطن این دنیایی اش یعنی شهربلخ و همشهریانش غصه بخورد و ابراز دلتنگی کند. هرچند زمانی بلخ را ترک کرده که پنج یاشش ساله بوده و طبعاً "خاطرات زیادی هم از شهر و مردمانش نداشته است اما شاید بتوان گفت که مولانا آنقدر به موطن حقیقی اش که عالم بالاست می اندیشیده است که جایی برای دلتنگی نسبت به وطن دنیوی اش نمانده بود.

"مولانا جلال الدین به دلیل مهاجرت از زادگاه خود، بلخ غم و حسرتی به خود راه نمی دهد و جدایی از بلخ و سکنی گزیدن در لارنده و سپس قونیه تا آخر عمر، تصویر و فضایی از اندوه بر دل و چهره او نمی نشاند و برعکس کسانی را که از حب الوطن حرف می زنند سرزنش می کند و وطن حقیقی را آن سوی عالم هستی می داند" (جلالی کندلجی و مشهور، ۱۳۹۴)

ازدم حب الوطن بگذر، مه ایست	که وطن آن سوست، جان این سوی نیست (دفتر چهارم، بیت ۲۲۱۲)
گر وطن خواهی گذر زان سوی شط	این حدیث راست را کم خوان غلط (دفتر چهارم، بیت ۲۲۱۳)
باینهمه دوری از یاران همزبان و فراق ایشان برای او ضجر آور است چنانکه می گوید:	
هر که او از همزبانی شد جدا	بی زبان شد گرچه دارد صد نوا (دفتر اول، بیت ۲۸)

در داستان طوطی و بازرگان، زمانی که بازرگان عزم سفر کرده است، از طوطی اش می پرسد که از هندوستان می خواهی چه ارمغانی برای بیاورم ؟ طوطی می گوید وقتی طوطیان را دیدی بگو:

کان فلان طوطی که مشتاق شماست از قضای آسمان در حبس ماست (دفتر اول، بیت ۱۵۵۶)
گفت می شاید که من در اشتیاق جان دهم اینجا بمیرم در فراق (دفتر اول، بیت ۱۵۵۸)
یاد آرید ای مهان زین مرغ زار یک صبحی در میان مرغزار (دفتر اول، بیت ۱۵۶۲)
طوطی در این داستان، نماد هراسان دور افتاده از باران و موطن خویش است که دلتنگ دیدار دوستان است و همینطور می تواند نماد روح دور افتاده از عالم بالا باشد. چنانکه مولوی به این موضوع اشاره می کند:
قصه طوطی جان زین سان بود کو کسی کو محرم مرغان بود (دفتر اول، بیت ۱۵۷۸)
چون بنالد زار بی شکر و گله افتد اندر هفت گردون غلغله (دفتر اول، بیت ۱۵۸۰)
مولانا هنگامی که در اثنای داستان کنیزک و پادشاه به یادیار سفر کرده اش (شمس) می افتد، دلتنگ شده و با سوز دل می گوید:
من چه گویم یک رگم هشیار نیست شرح آن یاری که اورایار نیست (دفتر اول، بیت ۱۳۰)
شرح این هجران و این خون جگر این زمان بگذار تا وقتی دگر (دفتر اول، بیت ۱۳۱)
مولوی از همدمش تقاضا می کند، بخاطر سالها حق صحبت و همنشینی گوشه ای از خاطرات گذشته را بیان کند تا از شنیدن آنها احوالش خوش شود و نه فقط شاد گردد بلکه موجب افزوده شدن به عقل و هوشش نیز بگردد:
کز برای حق صحبت سالها بازگو حالی از آن خوش حالا (دفتر اول، بیت ۱۲۶)
تازمین و آسمان خندان شود عقل و روح و دیده صد چندان شود (دفتر اول، بیت ۱۲۷)

۵- بحث و نتیجه گیری

بررسی افکار نوستالژیک شاعران و نویسندگان که اوایل قرن بیستم از علم روانشناسی وارد ادبیات شد یکی از شیوه های نقد روانشناسانه است که در بررسی متون عرفانی هم می توان از آن استفاده کرد. عارفان در آثار خود از حزن و اندوهی مقدس سخن گفته اند که ناشی از هبوط به این کره خاکی و دوری از معشوق و وطن ازل است. این یادکرد گذشته ازل را که همراه باغم و حسرت است می توان نوستالژی نامید. مولانا نیز که عارفی سوخته دل است در مثنوی شریف خود از این دلتنگی و جدا شدن از فطرت خداگونه خود و تلاش برای بازگشت به اصل و مبدا هستی سخن گفته است. بعضی از مولفه های کلام نوستالژیک را محققان چنین برشمرده اند: پیرنگ رمانتیک وار، خاطره گویی، آرکائیسیم، اسطوره گرایی، بازگشت به تفکرات آرمان شهری، نوستالژی دوری از معشوق و نوستالژی دوری از وطن.

از میان انواع مولفه های بالا، اشعار نوستالژیک در مثنوی را می توان در موارد زیر دسته بندی کرد:

۱. نوستالژی جدایی از مبدا هستی و موطن حقیقی

۲. نوستالژی خاطرات گذشته

بالاترین بسامد، مربوط به جدایی از مبدا هستی و موطن حقیقی است که از حجم قابل توجهی برخوردار است. مورد بعدی یعنی یاد یاران و خاطرات گذشته بسامد بسیار کمتری دارد. هرچند که به دلیل مهاجرت خانواده مولوی از بلخ به قونیه طبیعی بود که شاعر مورد بحث ما، اشعار بیشتری در دوری از دوستان و همشهریان و موطنش بسراید، اما واقعیت این است که معنی حب الوطن برای مولانا غیر از دوست داشتن وطن جغرافیای و طبیعی است. در نظر او دوری از عالم بالا انقذاراهمیت دارد که خاطره گویی و یاد ایام گذشته را کم رنگ جلوه می دهد. بنابراین اشعاری که دلتنگی مولانا را در فراق از آن جهان و عالم معنویت نشان می دهند بسیار بیشتر از موارد دیگر هستند. به طور کلی نوستالژی در کلام مولانا رنگ فلسفی به خود می گیرد و همانطور که ذکر شد جنبه جمعی دارد و تمام انسانها را دربر می گیرد. چنانکه نی فقط شخص مولانا نیست و شامل هر انسان صاحب دلی می شود و دلتنگی مشترک نوع انسان است. قصد مولانا فقط بیان این دلتنگی نیست بلکه تلاش برای بازگشت به فطرت خداگونه و باز یافتن جایگاه نخستین است، تا ساینسته مقام جانشینی خدا گردد.

فهرست منابع

۱. انوشه، حسن. (۱۳۷۶). فرهنگ نامه ادبی فارسی، ج ۲، چاپ اول، تهران: سازمان چاپ و انتشارات.
۲. باطنی، محمدرضا. (۱۳۸۰). فرهنگ معاصر (انگلیسی-فارسی) تهران: فرهنگ معاصر
۳. حسینی، لیلا. (۱۳۹۳). بررسی افکار نوستالژیک در شعر احمد شاملو، فصلنامه بهارستان سخن، سال یازدهم، شماره ۲۶، صص ۱۸۱-۱۶۳
۴. جلالی کندلجی، مریم؛ مشهور، پروین دخت. (۱۳۹۴). بررسی نوستالژی در مثنوی معنوی با رویکرد به دفتر سوم تاششم، اولین همایش بین المللی نوآوری و تحقیق در هنر و علوم اسلامی، موسسه سفیران فرهنگی مبین، ۱۳۹۴، صص ۱۱۴-۱۰۱
۵. خدادی مهاباد، معصومه. (۱۳۷۷). بررسی دلتنگی در آثار شش شاعر زن معاصر، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تربیت مدرس. داد، سیما. (۱۳۸۷). فرهنگ اصطلاحات ادبی، تهران: مروارید. ۶.
۷. دستغیب، عبدالعلی. (۱۳۷۳). نگاهی به اخوان ثالث، چاپ اول، تهران: انتشارات مروارید.
۸. زمانی، کریم. (۱۳۸۳). شرح مثنوی معنوی، دفتر اول، چاپ چهاردهم، تهران: اطلاعات.
۹. سروش، عبدالکریم. (۱۳۸۰). مثنوی معنوی، چاپ ششم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۰. سه‌یر، رابرت؛ لووی، میشل. (۱۳۸۳). رمانتیسم و تفکر اجتماعی، ترجمه یوسف ابادری، فصلنامه ارغنون، سال اول، شماره ۲، صص ۱۷۴-۱۱۹.
۱۱. سیدحسینی، رضا. (۱۳۶۶). مکتب های ادبی، تهران: سخن.
۱۲. شریفیان، مهدی. (۱۳۸۹). روانشناسی درد، چاپ اول، همدان: انتشارات دانشگاه بوعلی سینا.
۱۳. علیزاده، ناصر؛ باقی نژاد، عباس. (۱۳۹۱). قیصر امین پور و رویکرد نوستالژیک، مجله بوستان ادب دانشگاه شیراز، سال چهارم، شماره دوم، پیاپی ۱۲، صص ۲۰۲-۱۷۵.
۱۴. علیزاده، ناصر؛ هادی پور، اصغر. (۱۳۹۳). بررسی نوستالژی در اشعار استاد شهریار، فصلنامه مطالعات شهریار پژوهی، صص ۵۷۲-۵۵۴.
۱۵. فروزانفر، بدیع الزمان. (۱۳۷۶). شرح مثنوی شریف، جلد اول، انتشارات زوار.
۱۶. صفا، ذبیح اله. (۱۳۷۶). تاریخ ادبیات ایران، تلخیص دکتر محمد ترابی، چاپ هفتم، تهران: انتشارات فردوس.